

بیان و بررسی ادله قائلین تعلق جعل به نسبت (۱)

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

راجع به این مسائل قبل نمی دانم اشکالی در ذهن  
رفقا مانده است یا نه؟! چون به نظر می رسید بعضی  
هنوز توضیح می خواهند. اگر می دانید که دیگر نیاز  
به توضیح نیست رد بشویم و اگر باز ایراد و اشکالی  
هست رفقا بگویند. خیال می کنم دیگر مسئله روشن  
شده باشد و نیاز به توضیح دیگر نباشد. آقای ... از  
اصل اشکال دارند.

اسْتَدَلَّ بَعْضُ الْمُتَأَخِّرِينَ عَلَى إِثْبَاتِ مَذْهَبِ الْمَشَاءِ بِأَنَّ مَنَاطَ الْاِحْتِيَاجِ إِلَى الْفَاعِلِ هُوَ  
الْإِمْكَانُ وَالْإِمْكَانُ لَيْسَ إِلَّا كَيْفِيَّةً نِسْبَةً الْوُجُودِ وَ نَحْوَهُ إِلَى الْمَاهِيَةِ فَالْمَحْتَاجُ إِلَى  
الْجَاعِلِ وَ أَثَرِهِ التَّابِعُ لَهُ أَوْلَى لَيْسَ إِلَّا النِّسْبَةُ.<sup>۱</sup>

وجود سه حالت برای نسبت

مرحوم صدر المتألهين از اینجا شروع به [بیان]

ادله قائلین به تعلق جعل به نسبت می کنند. شکی  
نیست در اینکه نسبت عبارت از همان حالت بین  
موضوع و محمول در قضایای بسیطه کان تامه و  
همین طور در کان ناقصه در **زید موجود<sup>۲۸</sup>** و همین طور

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۰۳.

زید عالم است. آن نسبت بین موضوع و محمول  
حالت بین موضوع و محمول را بیان می کند که این  
حالت یکی از سه کیفیت است؛ یا کیفیت بین  
موضوع و محمول، ضرورت است و در آنجایی  
است که محمول برای موضوع ثابت بشود یا اینکه  
امکان است و در آنجایی است که محمول برای  
موضوع ثابت نیست ولی تحقق او مستحیل و محتمل  
نیست یا اینکه کیفیت، کیفیت امتناع است در آنجایی  
که محمول برای موضوع منتفی است و تحقق  
محمول برای موضوع هم ممتنع است. خب این سه  
حالتی است که برای نسبت پیدا می شود و این حالت  
حالاتی است که معتبر به واسطه لحاظ موضوع و  
محمول، این حالات را از ارتباط بین محمول و  
موضوع انتزاع می کند. حالت حالتی است که در  
اعتبار معتبر هست والا خود این نسبت امور حقیقه  
و واقعیه نیستند! امکان، وصف واقعی و حقیقی  
نیست که مابایزاء خارجی داشته باشد بلکه اعتباری  
است که معتبر آن اعتبار را از لحاظ بین موضوع و  
محمول انتزاع و اعتبار می کند و منظور از اعتبار این  
نیست که یک امر تخیلی و توهمی باشد؛ مثل

ریاسات، ادارات، فوقیت، تحتیت، راست و چپ و امثال ذلک بلکه اینها اموری است که بر حسب شرایط مختلف، خود این عبارات هم اختلاف پیدا می کنند! امروز یک نفر را رئیس می کنند و فردا او را خلع می کنند و مرئوس می شود، خب این اعتباری است که به دست معتبر هست. نه، منظور از اعتبار یک اعتباری است که خود عقل، ضرورت آن اعتبار را تأیید می کند؛ یعنی خود آن اعتبار از نقطه نظر عقلی ضرورت دارد! زوجیت برای اربعه که این یک وصفی است که عقل این وصف را از لحاظ اربعه اعتبار و انتزاع می کند! وقتی که چهار تا یک را در نظر بگیرد و اسم این را واحد، اثنین، ثلاثه و اربعه بگذارد، در مقایسه باهم حکم به زوجیت می کند یا در ثلاثه حکم به فردیت می کند! در مورد وجوب و اینها هم همین طور است.

لذا حتی خود اطلاق وجوب بر حقیقت وجود هم به اعتبار معتبر است؛ یعنی معتبر وقتی که نگاه به وجود می کند، وجود را یک امر محقق و متشخص خارجی می بیند و وقتی که او را محقق و متشخص

خارجی دید آنگاه اثبات خود وجود را بر خودش  
بالضروره می‌داند؛ یعنی الآن وقتی که این در خارج  
وجود دارد ... حالا ما کاری به وجود باری تعالی و  
وجود مبدأ اعلیٰ و وجود اعلیٰ و کل که وجود شامل  
و عام نسبت به همهٔ تعینات خارجی است، نداریم!  
همین وجودات جزئیه را که نگاه کنید، خود وجود  
برای این الآن ضرورت دارد. چون اگر وجود برای  
نفس **موجود** ضرورت نداشته باشد، سلب وجود از  
**موجود** در آن اتصاف موجود به وجود جایز است  
درحالی که این مستحیل است! بله، وجود او بالغیر  
هست و به بالغیر بودن، لغیره بودن، وجود رابطی،  
وجود اسمی و وجود وصفی و اینها کار نداریم ولی  
در نفس اتصاف **موجود** به وجود، این وجود الآن بر  
این واجب است یا ممکن است؟! نه خیر، واجب  
است. وقتی که نفس تشخص را در نظر می‌گیرید  
حکم به ضرورت وجود برای این ماهیت در ظرف  
تحقق می‌کند، نه در ظرف قبل از تحقق! در قبل از  
تحقق اتصاف **موجود** به وجود بالإمكان بود چون  
وقتی که ماهیت را نسبت به وجود در نظر می‌گیرید،  
آن ماهیت یا ماهیتی است که بالفعل لباس وجود را

دربار کرده است که این اتصافش به وجود بالضروره می‌شود یا اینکه اتصافش در ارتباط با وجود به واسطه عدم العله مستحیل است یا نفس خود ماهیت ماهیتی است مثل شریک‌الباری که اقتضاء عدم وجود را می‌کند!

بله، خود نفس شریک‌الباری در وهله اولی و نظره اولی و جاهلانه، شریک‌الباری اقتضاء وجود را می‌کند و بعد انسان با تدبر و تأمل از شریک‌الباری نفی وجود می‌کند! ولی نه، اگر شخصی عالمانه به شریک‌الباری نظر کند و ماهیت شریک‌الباری را **گما** **هی** **هی** تصور کند، حکم به امتناع وجود برای شریک‌الباری می‌کند! یا حکم به امتناع صفاتی که لایق به واجب‌الوجود نیست برای شریک‌الباری می‌کند که عبارت از احتیاج، نقص، وصول به کمال و وصول به علم و معرفت بعد الخلق است، اینها اوصافی است که از شریک‌الباری ممتنع است. وقتی که انسان **گما** **هی** **هی** تأمل در این اوصاف و تأمل در واجب‌الوجود کند، حکم به امتناع می‌کند. در بعضی از صفات هم که نسبت به وجود علی‌السواء

هست مثل زید نسبت به موجود<sup>۱</sup> که حکم به امکان می‌کند.

#### انتزاعی بودن وجوب

روی این جهت مسئله وجوب مسئله‌ای انتزاعی است که در صورت تحقق وجود **عند تحقق العله** برای معلول حاصل می‌شود یا در صورت تحقق وجود برای ذات بدون احتیاج به علت **کما هو فی واجب الوجود** حاصل می‌شود. بناءً علی هذا آیا خود وجوب فی حدّ نفسه مقول به تشکیک هست یا نه؟! دیگر نمی‌شود بگوییم که مقول به تشکیک است! اینکه در بعضی از عبارات غیر مطلعین می‌بینید که حتی در مسئله اتصاف به وجوب هم قائل تشکیک شده‌اند این ناشی از جهل آنهاست زیرا وجود دارای مراتب مشککه است ولی وجوب دیگر نمی‌تواند چون وجوب عبارت از حالتی است که هم دافع امکان است و هم دافع امتناع و این دفع امکان و امتناع که دارای مراتب نیست تا اینکه وجوب هم دارای مراتب باشد! چه این وجوب قائم به وصف برای واجب الوجود باشد، در یک مرحله از مفهوم و معنا قرار دارد یا اینکه وجوب در مرحله موجودیت برای

اتصاف وجود به ذات ما باشد؛ یعنی به همان اندازه  
وجوب بر ما صدق می‌کند که به همان اندازه بر  
واجب الوجود صدق می‌کند، هیچ فرقی نمی‌کند!  
وجود فرق می‌کند؛ وجود ما وجود ذره و وجود آن  
واجب الوجود هم لا متناهی است. مثل اینکه  
بگوییم: حالا که این اتصاف ماهیت به وجوب  
بالإمكان است، آن اتصاف به امکان در یک نملة  
خیلی ضعیف است اما اتصاف به امکان در یک فیل  
خیلی زیاد است! آن فیل است و این یک نملة است  
و این امکان فرق نمی‌کند! به محض اینکه ماهیت  
نملة را در نظر گرفتید، با ماهیت یک فیل هیچ تفاوتی  
نمی‌کند! وجود آن بیشتر است ولی اتصاف به امکان  
آن دیگر کم‌وزیاد ندارد! در مسئله وجوب هم  
همین طور است، این نکته‌ای است که باید به آن دقت  
کنیم چون در عبارات مخصوصاً امروزی‌ها و کسانی  
که فلسفه غرب خوانده‌اند خیلی این مسئله را  
می‌بینیم. این مطلب در مورد مسئله نسبت است.

مشکک نبودن اصل وجود بالصرافه

تلمیذ: در وجود هم ظاهراً داریم که قائل به تشکیک نیستند بلکه در مظاهر وجود  
مقول به تشکیک هستند ولی خود اصل وجود مقول به تشکیک نیست! ظاهراً مرحوم آقا -  
رضوان الله تعالی علیه - دارند.

استاد: اصل وجود که به عنوان حقيقة الوجود

است که همان وجود بالصرافه است، خب تشکیک  
اصلاً منافات دارد! چطور در یک حقیقت بالصرافه و  
اطلاقی قائل به اختلاف هستید؟! تشکیک کنایه از  
اختلاف می‌آید، در آنجا که اصلاً اختلافی نیست،  
فرقی نیست، حدی نیست و رسمی نیست!

مظاهر یعنی وجود خاص

تلمیذ: سایر مراتب وجود هم باز مقوله به تشکیک نیست؟!!

استاد: چرا نیستند، هستند!

تلمیذ: شما می‌فرمایید که مظاهر تفاوت می‌کند.

استاد: خب مظاهر همان است، مظاهر یعنی

وجود خاص! الآن وجود زید یک وجود است، این

الآن یک مظهر است یا نه؟! این هم هست یا نه؟! شما

این را بزرگ‌تر از آن نمی‌بینید؟! ما هم همین را

می‌گوییم. یک نم‌له با یک فیل خیلی [تفاوت دارد]،

اصلاً فیل نمی‌داند که این نم‌له کجاست و کجا راه

می‌رود که پا روی آن نگذارد.

مظاهر وجود، مقول به تشکیک

بله، مظاهر وجود است که مقول به تشکیک است

و اگر ما قائل به تشکیکی شویم که حکماء مشاء در

آنجا قائل هستند و آن تشکیک موجب اختلاف در

مراتب وجود باشد که آن اشکالات عدیده لازم

می‌آید! لذا حتی قبلاً هم خدمت رفقا عرض کردم که

مبنای ما در تشکیک وجود هیچ منافاتی با مسئله  
تشخص در وجود ندارد؛ یعنی همان طوری که مسئله  
تشخص در وجود، وجود واحد را اثبات می کند در  
عین تجلی آن وجود و تشخص واحد به مشخصات  
متعدده، در همان مرتبه قائل به تشکیک در وجود  
هستیم و تشکیک در وجود، موجب امتیاز مرتبه ادنی  
نسبت به مرتبه اعلی را ندارد!

اشکال در آنجایی وارد می شود که قائلین به  
تشکیک در وجود مثل مرحوم کمپانی درمقابل  
مرحوم آقا سید احمد کربلایی - رضوان الله تعالی  
علیهما - که ایشان اول قائل به این بودند که چون آن  
مرتبه ذات را اعلی و اجل از مراتب وجود  
می دانستند، لذا برای او یک وجودی قرار دادند و  
برای ظهورات یک وجود دیگری قرار دادند، لذا از  
اینجا مسئله تشکیک در وجود پیدا می شود چون به  
همان مناسبت که بین مرتبه ذات و مرتبه ظهورات  
اختلاف وجود دارد، در سایر مراتب متنازله هم  
همین اختلاف در آنها هم وجود دارد! طبعاً وجودات  
مجرده از یک شدت و قوت بالایی از وجود

برخوردار هستند که وجودات متنازله آن وجود آن شدت را ندارند و همان قوت و شدت موجب اختلاف آنها خواهد شد و اشکالاتی که مترتب است. البته این مسئله را من در همان سال‌های آخری که در زمان حیات مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بود با ایشان مطرح کردم و بعد از یک بحث طولانی که در یک شب زمستانی بود که آقا را گیر آورده بودیم، ایشان هم قائل به همین مسئله شدند که این نحوه نگرش در تشکیک در وجود، هیچ منافاتی با تشخیص در وجود ندارد. آنچه که شما می‌فرمایید، بله! آن ظهورات در وجود موجب تشکیک در وجود است و ما هم همین را می‌گوییم، همین وجودات خاصه است. اگر به این کیفیت تفسیر کنیم ایرادی لازم نمی‌آید.

حالا صحبت در اشکالی است که اینها وارد کرده‌اند؛ این آقایانی که خواسته‌اند نه سیخ بسوزد و نه کباب از یک راهی وارد شده‌اند و گفته‌اند: اولاً ما که قائل به اصالت ماهیت نیستیم، اصلاً جعل به ماهیت تعلق نمی‌گیرد چون تعلق گرفتن جعل به ماهیت معنایش اعتباریت وجود است و این از اول

باطل است! البته تعلق جعل به ماهیت به همان مبنایی که قائلین به اصالت ماهیت قائل هستند، نه به آن نحوی که ما عرض کردیم که آن خیلی منافاتی با تعلق [جعل] به وجود ندارد منتها وجود خاص! جعل که به ماهیت تعلق نمی‌گیرد؛ یعنی اراده به وجود ماهیت تحقق نمی‌گیرد، حالا ما اسم وجود نگذاریم که هم‌چنین یک قدری چیز بشود چون آنها وجود را یک امر انتزاعی می‌گیرند و می‌گویند: تقرر ماهیت و ثبوت ماهیت. همین قدر که شما ماهیت را در خارج ببینید، می‌گوییم که جعل به آن تعلق گرفته است. می‌گوییم: اینکه در خارج می‌بینیم، این موجود است؟ می‌گوید: نه، اسم وجود نیاورید! قائلین به اصالت ماهیت می‌گویند: اسم وجود را نیاورید که از کفر ابلیس بدتر است! نه، اسم ماهیت را بیاورید. هرچه می‌خواهید بگویید: ماهیت، بگویید! وجود را به خدا نسبت بدهید و ماهیات را به غیر خدا، بقیه اصلاً موجود نیستند! همه اموری مقرر هستند منتها حالا ارادهٔ پروردگار به کجای این ماهیت تعلق گرفته است؟! به شکمش تعلق گرفته

است؟! به زیر شکم تعلق گرفته است؟! به رقبه و  
رأس تعلق گرفته است؟! این را باید از خود آنها سؤال  
کرد که این ماهیتی که **لا اَیْسُ و لا لَیْسُ**، چطور  
می‌شود ارادهٔ پروردگار او را از استواء طرفینی  
دربیاورد؟!

[می‌گویند:] آقا خدا است دیگر، خدا می‌تواند  
همه کار بکند! اصلاً خدا کارش همین است که  
کارهایی انجام می‌دهد که هیچ آدمیزادی نمی‌تواند  
آن کارها را انجام بدهد! و از جمله کارهای غریب و  
عجیب و خارق عادت خدا این است که ماهیتی را  
که از نقطه نظر تعلقش به وجود در استواء طرفین  
است بدون اینکه وجود به او تزریق کند، او را موجود  
می‌کند. کارش همین است دیگر! مثل اینکه بگوییم:  
خدا در آن واحد هم روز دارد و هم شب دارد! دیگر  
کار خدا این است؛ یعنی در آن واحد هم این اطاق  
روشن است به طوری که همهٔ این اشیاء پیدا است و  
در همان آن واحد این اطاق تاریک است و هیچ چیز  
پیدا نیست! خدا می‌تواند یک هم‌چنین کاری بکند!  
اینها این را می‌گویند. می‌گویند: تو اصلاً فهم  
داری؟! تو اصلاً عقل داری؟! هیچ چیزی متوجه

می‌شوی؟! همان قائلین به این چرت‌وپرت‌ها و  
مزخرفات می‌گویند: اگر خدا نتواند که دیگر خدا  
نیست، پس دیگر خدا عاجز است! می‌گوییم: خیلی  
خب، این خدایی که عاجز نیست برای ما یک کاری  
انجام بدهد آن وقت هر چه شما بگویید قبول می‌کنیم  
و آن این است که ما در آن واحد هم همه چیز را  
بینیم و هم هیچ چیز را نبینیم، مگر خدا نمی‌تواند؟!  
در آن واحد هم شخص قائم باشد و هم شخص  
این‌طوری نشسته باشد! اگر خدا هست [و  
می‌تواند]، بکند! در آن واحد هم شخص در خارج  
موجود باشد و هم معدوم باشد! خدا است دیگر،  
[کار] خدا نشد ندارد! در خدا کار نشد ندارد و باید  
انجام بدهد و اگر نتواند پس خدا نیست! در اینجاها  
می‌مانند و بعد به این راه و آن راه می‌زنند و  
می‌گویند: نه، مسئله ماهیت فرق می‌کند و چه می‌کند  
و اینها از این چرت‌وپرت‌هایی است که *إلی ماشاءالله*  
گفته‌اند و اصلاً صدتا یک غاز هم ارزش ندارد!

انسان بعضی از نوشته‌جات را مطالعه می‌کند و  
بعد رد می‌کند؛ یعنی ارزش مطالعه را دارد و

نویسنده‌اش از نقطه‌نظر عملی در حدی هست که انسان مطالعه کند! حالا قبول نمی‌کند و رد می‌کند. بعضی نوشته‌ها هستند که انسان اصلاً نباید آنها را نگاه کند یعنی اصلاً ارزش نگاه کردن ندارد که بخواهد برایش وقت بگذارد!

این آقایان از اول می‌گویند: جعل به ماهیت تعلق نمی‌گیرد، خب این درست است و قبول داریم. از آن طرف می‌گویند: به وجود هم جعل تعلق نمی‌گیرد. چرا جعل به وجود تعلق نمی‌گیرد؟! به خاطر اینکه آیا مناط و ملاک احتیاج به جاعل وجود است یا امکان است؟! وجود ملاک است و احتیاج به جاعل نیست. چرا؟! چون وجود خودش هست. چه چیزی باعث می‌شود که اراده جاعل و فاعل به خلق اشیاء تعلق بگیرد؟! آن چیزی که باعث می‌شود، آن نکته دقیقی که در اینجا وجود دارد و باعث می‌شود که انسان...

لزوم حرکت انسان در مکتب حق با سرافرازی و شهامت

الآن چه چیزی باعث می‌شود که این مدرسه فیضیه ساخته شود؟! چه چیزی باعث می‌شود؟! احتیاج مردم به علوم آل محمد علیهم‌السلام باعث

می شود که این مدرسه فیضیه ساخته شود. حالا اگر مردم احتیاجی به این علوم نداشتند؛ یک زمانی آمد و گفتند: ما اصلاً هیچ نیازی به علم شما نداریم! خودمان می رویم [کسب علم می کنیم]. از هر کسی گرفته در هر صنفی [می گویند که] آن قدر که شما از آن علوم به ما گفتید برای هفت پشت ما بس است! حالا از این دفعه خودمان می خواهیم برویم و ببینیم چه خبر است، اصلاً احتیاجی به شما نداریم! کم کم دارد این طوری می شود و می گویند که نیاز نداریم. بنابراین دیگر مدارس برای چه ساخته شود؟! این مسائل برای چه درست شود؟! البته در اینجا شوخی کردم، در وهله اول احتیاج خود ما به این علوم است و بعد به واسطه این قضیه احتیاج مردم است ولی نه، آن مسئله شوخی بود. احتیاج انسان به این علوم اقتضاء می کند که این مدرسه ساخته شود.

گرچه اتفاقاً در زمان امام زمان علیه السلام هم از این مدارس بیشتر ساخته خواهد شد و در آنجا است که آن علوم حقیقی توحیدیه از ناحیه حضرت به همه اینها پخش خواهد شد و تمام اینهایی که علیه فلسفه،

عرفان، توحید و عرفا قیام کردند، همه باید یک  
سوراخ پیدا کنند که داخل آن بروند و بیرون نیایند  
یا اینکه تسلیم شوند و بالأخره خدا هدایتشان کند!  
وقتی که امام علیه‌السلام بیایند دیگر این طرفی و  
آن طرفی در کار نیست، حضرت می‌گویند: این است  
و بعد هم پی کارت برو، دیگر مسئله و قضیه یک  
طرفه است! به قول مرحوم آقا - رضوان الله تعالی  
علیه - که می‌گفتند: یک روزی خواهد آمد که دیگر  
در حوزه نجف علومی که مورد رضای امیرالمؤمنین  
علیه‌السلام است تدریس خواهد شد! نه اینکه مردم  
از ترس حرف و نقل، شماتت، تهمت، سب، دوری  
و اینها عبا بر سرشان بکشند و با عبا به منزل مرحوم  
قاضی - رضوان الله تعالی علیه - اول عالم و موحد  
شیعه امیرالمؤمنین بروند و سر کوچه نگاه کنند و  
این طرف را ببینند که کسی می‌بیند یا نه! البته آنها  
خیلی آدم‌های کم‌جنبه‌ای بودند که این کارها را  
می‌کردند! وقتی انسان در چنین شرایطی هست، عبا  
کشیدن به سر ندارد! اینها همه از بزدلی است! اینها  
همه از خوف و ترس است! کسی که می‌خواهد به  
منزل مرحوم قاضی برود که نباید این طرف و

آن طرف کوچه را نگاه کند بلکه باید سرش را دو متر هم بالا بیاورد و یک [انسان] سه متری در خیابان حرکت کند و یک پرچم هم در دستش بگیرد و بگوید: نگاه کنید ما داریم می‌رویم، هر کسی هم می‌خواهد زیر این بیرق بیاید! آنهایی که عبا بر سرشان می‌کشیدند و شب می‌رفتند و این طرف و آن طرف را نگاه می‌کردند، خلاصه چنگی به دل نمی‌زنند! انسان در مکتب حق باید با سرافرازی و شهامت حرکت کند و نباید از وسوسهٔ خناسان و شبههٔ ابالسّه و تحریکات بی‌خردان و نفهم‌ها و جهّال ابایی داشته باشد! آهسته برو و یواش برو و فلان بکن، اینها کار افراد ترسو و بزدل است! علی‌کلّ حال إن شاء الله یک روزی به آنجا خواهد رسید.

نیاز، ملاک انسان برای انجام هر کاری

ملاک برای یک کاری، نیازی است که انسان نسبت به آن کار دارد. چرا انسان غذا درست می‌کند؟! برای اینکه بدنش نیاز به غذا دارد. چرا آب می‌خورد؟! چون بدن احتیاج به آب دارد. چرا انسان منزل می‌سازد؟! چون انسان نیاز به سرپناه دارد و نمی‌شود که در خیابان بخوابد! هر کاری که فاعل

انجام می دهد براساس نیاز است.

دلیل اراده خدا نسبت به خلق اشياء

حالا این جاعل و فاعل مبدأ اعلیٰ در اراده اش نسبت به خلق اشياء، چه مسئله و نیازی باعث شده است که اراده تعلق بگیرد؟! آن عبارت از امکان است؛ امکانی که در ماهیات است! اگر خود ماهیت همان طوری که نسبت به اجزاء خودش که اقتضاء ذاتی داشت، نسبت به وجود هم اقتضاء ذاتی داشته باشد که خدا دیگر در این صورت کاری انجام نمی دهد! آیا خدا زوجیت را برای اربعه انشاء کرده است؟! اربعه زوج است چه خدا بخواهد و چه نخواهد! تا روز قیامت خدا بگوید: ای مردم و ای اهل عالم من اربعه را فرد قرار دادم! می گوئیم: برو پی کارت! یک پیغمبر دروغی بیاید و بگوید: از جمله شرایع من این است که از فردا ثلاث را زوج قرار دادم - البته می شود، [می گفت که] یک مرتبه کردیم و شد! - و اربعه را فرد قرار دادم!

یک پیغمبر دروغی را پیش پادشاه آوردند، گفت: چه کار می کنی؟! پیغمبر دروغی گفت: من همه کار می کنم، هرچه شما بگویید انجام می دهم. چندتا

مغولی در آنجا بودند، گفت: چشم‌های اینها تنگ است، اینها را گشاد کن. گفت: من با خدای آسمان قرارداد بستم که از شکم به پایین را گشاد می‌کنم و از شکم به بالا را خدای بالا گشاد می‌کند!! تقسیم تکالیف کردیم! پیغمبران قلبی! گاهی از اینها هم می‌آیند، بالأخره باید یک چیزی ارائه داد.

قابل جعل نبودن ذاتیات یک شیء

خدا می‌گوید: من لوازم ماهیت را جعل می‌کنم. ما به خدا می‌گوییم: خدایا تو هرچه هستی قبولت داریم؛ به وحدانیت، صمدیت، غناء و هرچه می‌گویی قبولت داریم ولی این یکی را پا داخل کفش فلاسفه نکن که اینجا مسئله [انجام] نمی‌شود. زوجیت در اختیار تو نیست! فردیت در اختیار تو نیست! جمع بین متناقضین دیگر در اختیار تو نیست! رفع متناقضین در اختیار تو نیست! آنچه را که ذاتیات یک شیء است، قابل جعل نیست. پس اگر نسبت خود ماهیت نسبت به وجود، نسبت ذاتی بود که دیگر جعل در اینجا معنایی ندارد! چرا در اینجا جعل آمده است؟! به خاطر امکان است. چون نسبت ماهیت به وجود، امکان است لذا این امکان

اقتضاء جعل را می‌کند والاّ مثلاً اگر وجود برای ماهیت مثل ناطقیت برای انسان بود، خب به محض اینکه انسانیت محقق می‌شود، ناطقیت هم باید در ضمن آن محقق شود! اگر وجود برای ماهیت مثل ثلاثة زوایا برای مثلث بود، خب این دیگر نیازی به جعل نداشت! از اینجا استفاده می‌شود که وجود نمی‌تواند متعلق به جعل باشد به جهت اینکه آنچه که نیاز برای اِعمال جعل است عبارت از امکان است! وقتی که عبارت از امکان باشد؛ یعنی امکان ماهیت است که می‌گوید: خدایا من فقیرم، وجود را به من بفرست. این فقری که در ماهیت هست و این امکان باعث شده است که دست ماهیت به سمت آسمان دراز شود و از خدا اقتضاء وجود را بکند، آن فقر و آن امکان! امکان هم وصف برای نسبت است. بنابراین جعل به نسبت تعلق می‌گیرد، نه به وجود تعلق می‌گیرد و نه به ماهیت! این دلیل اول برای اینها است.

اشکالی که بر این مسئله وارد می‌شود علاوه بر سایر اشکالات دیگر این است که اشکال بر خود این قضیه و بر همین مطلب وارد می‌شود که مسئله در

خود نسبت هم مورد تأمل و مورد نظر است! نسبت چیزی جز ربط بین محمول و موضوع نیست! بعد از ربط بین موضوع و محمول است که نسبت حاصل می‌شود در حالی که بحث ما در مسئله جعل قبل از ارتباط بین محمول و موضوع است. نسبت یک امری در اعتبار معتبر است. وقتی که موضوعی حاصل شد زید [و موجود<sup>۲۸</sup>] آن وقت بین این دو نگاه می‌کنم و می‌بینم که ارتباط بین این دو به یکی از انحاء است؛ امتناع است یا ضرورت است یا امکان است ولی قبل از اینکه بین زید<sup>۲۹</sup> و موجود<sup>۲۸</sup> ربط برقرار شود، در این صورت نسبتی هم وجود ندارد! و در آن مسئله ماهیت که ماهیت می‌خواهد تبدیل به وجود بشود، در آنجا که دیگر نسبتی معنا ندارد! زیرا نسبت یک امر اعتباری است و جعل و اراده یک امر واقعی است همان‌طوری که خدمت رفقا عرض کردیم. نسبت یک امر اعتباری به اعتبار معتبر است! حتی وجوبی را که به خدا نسبت می‌دهیم، یک امر اعتباری است و ما انتزاع کردیم! وجود را در نظر می‌گیریم و اقتضاء غناء ذات را در نظر می‌گیریم و حکم به وجوب

می‌کنیم!

همین را در مورد ماهیات دیگر در نظر می‌گیریم و حکم به امکان می‌کنیم یا در بعضی از آنها حکم به امتناع می‌کنیم. پس امکان و وجوب و امتناع، اینها سه وصف به اعتبار معتبر هستند در حالی که جعل یک امر تکوینی است و امر تکوینی ارتباطی به امر [اعتباری] ندارد و دو مقوله جدا هستند و آن عبارت از اراده و آن تصرف است. الآن این کتاب باز است، نسبت کتاب با بسته شدن چه نسبتی است؟ نسبت امکان است. الآن کتاب باز است و من این کتاب را می‌بندم و این کتاب بسته می‌شود، دوباره باز می‌کنم و این کتاب مفتوح می‌شود. حالا این نسبت کتاب با بسته شدن بعد؛ یعنی بعد از دو یا سه ثانیه، نسبت امکان می‌شود یعنی علی السواء است. اگر اراده من به بسته شدن این کتاب تعلق بگیرد، بسته می‌شود و اگر اراده من تعلق نگیرد، این کتاب همین طور مفتوح می‌ماند. بنابراین خود این کتاب، این وصف امکان وصفی است که در ذات خود ماهیت، اعتباراً معتبری را در نظر می‌گیرد ولی خود این [کتاب] چیست؟ کاغذ است. آیا امکان است؟! نسبت دارد؟! چه

نسبتی دارد؟! این یک اعتباری معتبر است. آن وقت اراده من به چه چیزی تعلق می‌گیرد؟! الآن که می‌خواهم به بستن اراده کنم، به نسبت تعلق می‌گیرد؟! نسبت کجاست؟! نسبتی وجود ندارد! اراده من به نفس الشيء تعلق می‌گیرد. این دست من را می‌بینید، وقتی این دست من این را می‌بندد، وقتی که بست آن وقت می‌گوییم: الآن بستن برای کتاب ضرورت دارد! قبل از بسته شدن، بستن برای کتاب امکان داشت و وقتی که دست من از پشت بسته باشد آن وقت بسته شدن برای کتاب امتناع دارد؛ در صورت عدم العله امتناع دارد.

پس اراده مرید یک امر تکوینی است که تعلق به نسبت گرفتنش اصلاً هیچ ربطی ندارد، نسبت از مقوله اعتباریات است و اراده و جعل از مقوله تکوین است! باید به امر تکوینی خارجی تعلق بگیرد و آن امر تکوینی خارجی چیزی جز وجود نیست؛ همان وجودی که می‌خواهد تبدیل شود؛ یعنی وجود خاص بشود که همان ماهیت است! این اشکال اولی است که نسبت به این قضیه هست. البته مرحوم

صدرالمتألهین این طور پاسخ نداده‌اند، بعداً پاسخشان را می‌گوییم. فعلاً در مقام بیان، [به بیان] چهار دلیل ادله قائلین تعلق جعل به نسبت می‌پردازیم و بعد به جواب‌های مرحوم ملاصدرا می‌پردازیم.

*تلمیذ: خود ذات باری تعالی نمی‌تواند زوجیت را برای اریعه اعتبار کند، قبل از آن هم فرمودید که عقل اعتبار می‌کند، منظور از این اعتبار انتزاع است؟! چون [زوجیت] ذاتی آن است.*

#### تقسیم اشیاء به دو قسم

استاد: عرض کردم اعتبار، اعتبار توهمی نیست بلکه اعتبار عقلائی است، نه آن اعتبار به معنای مجاز! اعتبار به معنای مجاز در مقابل حقیقت خارجی و تعین و واقع خارج است. اشیاء بر دو قسم هستند؛ یا مفاهیم متعینه هستند یا معتبره هستند. آنهایی که معتبره هستند، ظرف تحققشان ذهن است و آنهایی که قابل برای تعلق وجود هستند، ظرف تحققشان خارج است. اعتبار به این معنا [مدنظر ما است] و بهتر است انتزاع بگوییم.

*تلمیذ: ظاهراً روایتی از مقام امام صادق علیه‌السلام هست راجع به اینکه نتوانستن و عجز را به خدا [نسبت] ندهید؛ یعنی نگویید: خدا نمی‌تواند! بگویید: نمی‌شود. نتوانستن نیست، آیا این روایت هست؟ من شنیده‌ام خودم ندیده‌ام.*

استاد: من ندیدم.

در واقع عجز از باب عدم ملکه است، نه از باب سلب و ایجاب! عجز به انعدام وصفی اطلاق می‌شود

که **مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يُقَدَّرَ عَلَيْهِ!** مثلاً من الآن می توانم این را بردارم، حالا اگر دست من درد بکند یا فرض کنید مشلول و فلج و چیزی باشد، عاجز از این انجام است. در آن موارد عجز اطلاق می شود. شأن است و عدم و ملکه می شود.

*تلمیذ: سؤال راوی در آن حیثه است که ...*

البته حضرت نفرمودند که نمی شود، حتی در آن می شود! اتفاقاً آن یک چیزی است که اشکال ندارد، عقل نمی فهمد ولیکن می شود! شهود این مسئله را احساس می کند. آن با جمع متناقضین و متضادین و امثال ذلک و اینها تفاوت دارد. بله، در عالم طبع و ماده نمی شود ولی از نظر صورت مثالی می شود.

**اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ**